



رابین ہود  
و  
دلاوران جنگل

ترجمہ: ہومان قشقائی

## رابین هود و دلاوران جنگل

ترجمه هومان قشقائی



نشر نو

تهران، خیابان میرعماد، خیابان سیزدهم، شماره سیزده  
تلفن ۸۸۷۴۰۹۹۱

نوبت چاپ: اول ویراست جدید، ۱۴۰۳  
شمارگان: ۱۱۰۰

طراحی یونیفرم جلد: محمد بهرامی

بازطراحی جلد: حکمت شکیبا

بازطراحی تصاویر: زهرا عیسی زاده

صفحه آرا: بهار یونس زاده

لیتوگرافی: سحر گرافیک

ناظر چاپ: بهمن سراج

همه حقوق مادی و معنوی مجموعه کتاب‌های طلایی  
برای محمدرضا جعفری محفوظ است.

### فهرست کتابخانه ملی

سرشناسه: پایل، هوارد، ۱۸۵۳ - ۱۹۱۱ م. Pyle, Howard □ عنوان و نام پدیدآور:  
رابین هود و دلاوران جنگل / هوارد پایل؛ ترجمه هومان قشقایی □ مشخصات نشر:  
تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۴۰۳ □ مشخصات ظاهری: ۳۲ ص: مصور □ فروست:  
کتاب‌های طلایی - ۲۳ □ شابک: ۲-۵۱۵-۴۹۰-۶۰۰-۹۷۸ □ وضعیت  
فهرست‌نویسی: فیبا □ یادداشت: کتاب حاضر خلاصه‌ای از کتاب *The Adventures of Robin Hood* است □ موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی - قرن ۲۰ م: رابین هود (شخصیت افسانه‌ای) - ادبیات کودکان و نوجوانان □ شناسه افزوده:  
قشقائی، هومان، مترجم □ رده‌بندی کنگره: PZV □ رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۱۲ [ج] □  
شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۸۹۴۲۱



مرکز پخش: آسیم

تلفن و دورنگار: ۵-۸۸۷۴۰۹۹۲

فروشگاه اینترنتی: [www.nashrenow.com](http://www.nashrenow.com)



رابین هود جوان دلاوری بود که برای فرار از ظلم و ستم به جنگل پناه برده بود. در مدت کمی عدهٔ زیادی ستمدیده و مظلوم به او پیوستند. آنها جلوی راه کاروان‌ها را می‌گرفتند و اموال آنها را سرقت می‌کردند و به فقرا می‌بخشیدند...



## دلاوران جنگل

صبح یک روز پاییزی، در نزدیکی جنگل شروود، داد و فریادهایی که از چند حلقوم برمی‌آمد سکوت را شکست. این داد و فریادها به قدری بلند بود که زن همیزم‌شکن توی کلبه‌اش جارو را بر زمین انداخت و به سوی در دوید. منظره‌ای که او دید باعث شد که فوراً به کلبه‌اش برگردد. دو نفر از سربازهای سِر گای گیسبرن مرد بیچاره‌ای را به زور از میان یک مزرعه همراه خود می‌بردند؛ اما آن فریادها نه مال سربازها بود و نه مال مرد بیچاره، بلکه مال یک دسته غاز بود که بال‌هایشان را به یکدیگر می‌زدند و گردن‌های خود را دراز می‌کردند و آن صداها را در می‌آوردند و به دو نفر سربازی که صاحبشان را با خود می‌بردند حمله می‌کردند. گاهگاهی یکی از آنها به پای یکی از سربازها حمله می‌برد و لگدی می‌خورد و دور می‌شد. مرد، که گودمن نام داشت، مدام می‌گفت: «مگر من چه گناهی کرده‌ام که این‌طور مرا کتک می‌زنید؟»





یکی از سربازها فریاد کشید: «چه کرده‌ای؟ آیا تو نمی‌دانی محلی که غازه‌های تو در آن می‌چریدند جزو املاک ارباب بزرگ ما سرگای گیسرن است؟»

دیگری با همان لحن گفت: «و خبر نداری که تو را به قصر می‌بریم تا مجازات شوی؟»

گودمن باز هم فریاد کشید: «مگر من چه کرده‌ام؟ مزرعه خالی است و زراعت هم جمع‌آوری شده و غازه‌های من در مزرعه دروشده می‌چریده‌اند.»



منظره‌ای که او دید، باعث شد فوراً به کلبه‌اش برگردد...



او را می خواهند بزنند و غازهایش را ببرند؟ ولی...